

از دست رفته در ترجمه: سطر اول «بیگانه» چگونه باید باشد؟

رایان بلوم*

ترجمه مؤده دقیقی**

برای خواننده امروز امریکایی، کمتر جمله‌ای در ادبیات فرانسه به اندازه جمله آغازین *L'Étranger* (بیگانه) نوشته آلبر کامو مشهور است: *Aujourd'hui, maman est morte*. از اصل قضیه که بگذریم، نخستین جمله بیگانه چنان ساده است که حتی شاگرد مدرسه‌ای با دانش اندک از زبان فرانسه از عهده ترجمه‌اش برمی‌آید. پس چرا مترجمان حرفه‌ای پیوسته در فهم آن دچار اشتباه می‌شوند؟

در نخستین جمله این رمان، دو تصمیم ظریف و به‌ظاهر کم‌اهمیت در ترجمه می‌تواند شیوه خوانش ما را از هر آنچه پس از این جمله می‌آید تغییر دهد. حساسیت این انتخاب‌ها در آن است که به بحثی قدیمی در جامعه ادبی دامن می‌زند: آیا مترجم برای خلق بهترین متن ممکن باید شناخت خاصی از نویسنده اثر داشته باشد؟

آرتور گولدامر^۱، مترجم کتابی از سرمقاله‌های کامو در نشریه کومبا^۲، می‌گوید: «احمقانه است که فکر کنیم ترجمه خوب به نوعی همدلی شهودی^۳ میان نویسنده و مترجم نیاز دارد.» شاید «شهودی» بودن این همدلی در واقع کمی مبالغه‌آمیز باشد، ولی بعید است که با دیدن این جمله مشهور کامو — خواه استوارت گیلبرت^۴ ترجمه‌اش کرده باشد، یا جوزف لاردو^۵، یا کیت گریفیت^۶، یا حتی، در درجه بعد، متیو وارد^۷ — به فکر فرو نرویم. در دل خواهیم گفت که اگر مترجم شناخت بیشتری از نویسنده داشت، شاید حال و هوای این متن به منظور کامو نزدیک‌تر می‌شد.

* Ryan Bloom, *New Yorker*, 15 May 2012

** مترجم و ویراستار

پیام‌نگار: daghighim@gmail.com

¹ Arthur Goldhammer

² *Combat*

³ *mystical*

⁴ Stuart Gilbert

⁵ Joseph Laredo

⁶ Kate Griffith

⁷ Matthew Ward

استوارت گیلبرت، محقق بریتانیایی و از دوستان جیمز جویس، اولین کسی بود که برای ترجمه *L'Étranger* کامو به انگلیسی دست به قلم برد. گیلبرت در سال ۱۹۴۶ عنوان این کتاب را به *The Outsider* ترجمه کرد و سطر نخست آن را به *Mother died today* برگرداند. ساده، موجز، و نادرست.

در ۱۹۸۲، هم جوزف لاردو و هم کیت گریفیت ترجمه‌های جدیدی از *L'Étranger* ارائه کردند، و هر دو، به جای عنوان گیلبرت که با عنوان اصلی تفاوت داشت، *The Stranger* را برگزیدند، ولی سطر نخست او را حفظ کردند. *Mother died today* به همان صورت باقی ماند، و تا ۱۹۸۸ یک کلمه‌اش هم تغییر نکرد. در این سال بود که مترجم و شاعر امریکایی، متیو وارد، *Mother* را به *Maman* برگرداند. یک کلمه؟ این که موضوع مهمی نیست! بخش عمده نظر و داوری نهایی ما — در کنار دادگاه رمان — نسبت به مورسو^۱ به برداشت ما از رابطه او با مادرش وابسته است. ما مورسو را نه بر مبنای جنایتی که مرتکب می‌شود، بلکه بر اساس ارزیابی خودمان از او به عنوان انسان محکوم می‌کنیم یا حکم به آزادی‌اش می‌دهیم. آیا مورسو مادرش را دوست دارد؟ یا نسبت به او بی‌عاطفه یا حتی بی‌توجه است؟

برداشت اولیه مهم است، و خوانندگان امریکایی ۴۲ سال آزرگار از طریق لحن خشک و بی‌احساس جمله *Mother died today* با مورسو آشنا شده‌اند. *Mother* نشان‌چندانی از صمیمیت، علاقه یا نزدیکی یا مهر ندارد، کلمه‌ای ایستا و ازلی^۲ است؛ از آن کلماتی نیست که برای موجود زنده به کار می‌بریم، موجودی که نفس می‌کشد و با او روابط نزدیکی داریم. استفاده از این کلمه مانند آن است که سگ خانواده را *Dog* یا شوهری را *Husband* بخوانیم. با دیدن این کلمه، ناگزیر تصور می‌کنیم که مورسو نسبت به زنی که او را به دنیا آورده بی‌عاطفه و نامهربان است.

اگر این سطر آغازین به *Mommy died today* ترجمه شده بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ در آن صورت، مورسو به نظرمان چگونه بود؟ احتمالاً اولین برداشتمان این بود که داستان از زبان کودکی روایت می‌شود. به جای آنکه از او بدمان بیاید، نسبت به او احساس ترحم یا همدردی می‌کردیم. ولی این ترجمه هم تصویر نادرستی از مورسو به

^۱ Meursault، نام شخص اول رمان بیگانه - م.

^۲ archetypal

دست می‌دهد. واقعیت این است که هیچ‌یک از این ترجمه‌ها — Mother یا Mommy — معادل مناسبی برای کلمه اصلی محسوب نمی‌شود. کلمه فرانسۀ maman جایی بین این دو نهایت قرار می‌گیرد: نه مانند Mother بی‌عاطفه و نامهربان است، نه مانند mommy بیش از حد کودکانه. در زبان انگلیسی، شاید mom مناسب‌ترین کلمه برای جمله کامو باشد، ولی حتی این کلمه تک‌هجایی هم حال و هوای ناخوشایند و خشکی دارد؛ در کلمه دوهجایی maman، اندک لطافت و صمیمیتی هست که با برگرداندن آن به mom از دست می‌رود.

پس مترجم زبان انگلیسی چطور باید از تأثیرگذاری بی‌جهت بر خواننده اجتناب کند؟ به نظر می‌رسد تنها کار منطقی را متیو وارد، آخرین مترجم رمان، کرده است: هیچ کار. او به کلمه کامو دست نزده، و این سطر آغازین مشهور را به Maman died today برگردانده است. شاید بگویید که متیو وارد مشکل جدیدی ایجاد کرده است: اکنون خواننده آمریکایی از همان ابتدا با کلمه‌ای بیگانه روبه‌روست، و به سردرگمی خاصی دچار می‌شود که در ترجمه‌های دیگر وجود نداشت. با این وصف، ترجمه متیو وارد هوشمندانه است، و به سه دلیل بهترین راه‌حل محسوب می‌شود.

اول اینکه نقش کلمه فرانسۀ maman برای خواننده انگلیسی‌زبان کاملاً آشناست. در سراسر جهان، کودکان هنگامی که زبان به گفتن کلمات باز می‌کنند، با ساده‌ترین صداها شروع می‌کنند. در بسیاری از زبان‌ها، تولید صامت‌های دولبی مانند m، p، و b، و همین‌طور مصوت کوتاه a، از همه آسان‌تر است. در نتیجه، در زبان انگلیسی می‌بینیم که کودکان مادر خود را در آغاز mama صدا می‌کنند. حتی در زبانی به ظاهر بسیار متفاوت مانند چینی ماندارین کلمه māma را می‌بینیم؛ در زبان‌های جنوب هند amma را داریم، و در نروژی، ایتالیایی، سوئدی، و ایسلندی، و بسیاری زبان‌های دیگر، کلمه mamma به کار می‌رود.^۱ کلمه فرانسۀ maman به قدری مشابه است که خواننده انگلیسی‌زبان به راحتی آن را می‌فهمد.

ثانیاً، با گذشت سالیان، نسل‌های جدید خوانندگان آمریکایی روز به روز بیشتر از موقعیت تاریخی این رمان فاصله می‌گیرند و بیشتر آنها اولین بار در دبیرستان با کتاب کامو مواجه می‌شوند. استفاده از کلمه اصلی فرانسۀ کامو در جمله اول، به جای هر یک از

^۱ در کنار این موارد، می‌توان به کاربرد «مام» و «ماما» در زبان فارسی نیز اشاره کرد - م.

گزینه‌های انگلیسی، این را نیز به خواننده یادآور می‌شود که در واقع به دنیایی متفاوت با دنیای خود وارد می‌شود. شاید این نکته مثلاً به خواننده جوان اطلاع ندهد که در الجزایر تحت استعمار احتمال اینکه یک فرانسوی به جرم کشتن عرب مسلحی به مرگ محکوم شود ضعیف یا بعید است^۱، ولی دست‌کم اشاره‌ای اولیه به این واقعیت‌های فرامتنی را در اختیار خواننده می‌گذارد.

سرانجام، و شاید از همه مهم‌تر، اینکه خواننده امریکایی نسبت به کلمه *maman* پیشاپیش هیچ نظری ندارد. ما این کلمه را به آسانی درک می‌کنیم، هیچ باری به همراه ندارد، هیچ فکر ناخواسته‌ای در ذهنمان ایجاد نمی‌کند. نه موجب می‌شود که مورسو را بیش از حد بی‌عاطفه و سنگدل بباییم، نه چندان مهربان و بامحبت. البته، در واقع امر، دقت و وضوح کلمه *maman* تا حدی برای خواننده انگلیسی‌زبان از دست می‌رود، ولی لحن آن، در مقایسه با *mother*، بیشتر لحنی خنثی و متمایل به خودمانی است که به جمله اصلی کامو نزدیک‌تر است.

پس اگر متنی وارد سرانجام مشکل «مادر» را حل کرده، او و دیگر مترجمان دقیقاً چه چیزی را اشتباه فهمیده‌اند؟ گوی دامن^۲ در گاردین درباره سطر اول *The Stranger* نوشته است: «بعضی سطرهای آغازین چنان تأثیرگذارند که گویی بقیه کتاب را می‌سوزانند و سوراخ می‌کنند، و طنین معنایی‌شان مانند نخستین تِم سمفونی پنجم بتهوون پیوسته تکرار می‌شود».

هر مترجم خوبی با شَمّ زبانی خود متوجه این نکته خواهد شد که *Aujourd'hui, maman est morte* با چنین نحوی، جمله انگلیسی چندان فصیحی از کار در نمی‌آید. همین است که به جای ترجمه تحت‌اللفظی *Today, Mother has died* با برگردان *Mother died today* روبه‌رو می‌شویم که روان‌تر و طبیعی‌تر است. ولی سؤال این است: با تغییر نحو جمله آیا منطق آن و معنای «تمثیلی» عمیق‌ترش را نیز تغییر می‌دهیم؟ پاسخ یک *oui* (آری) بلند است.

^۱ توضیح آنکه مورسو، در جریان واقعه‌ای، یک عرب الجزایری را می‌کشد و، در دادگاه فرانسوی حاکم بر الجزایر، به کیفر اعدام محکوم می‌شود - م.

^۲ Guy Damman

با برگرداندن این سطر به *Mother died today*، ترتیب ویژه آن تصاویر ذهنی که موجب شناخت خواننده از ذهن و روح مورسو می‌شود به کلی از دست می‌رود. خواننده در طول رمان درمی‌یابد که مورسو شخصیتی است که در درجه اول در زمان حال زندگی می‌کند. آگاهانه به گذشته نمی‌اندیشد؛ نگران آینده نیست. مهم امروز است. تنها عامل مهم در هستی او هم اکنون است.

ولی مامان خیلی هم دور از موضوع نیست. رابطه مورسو با مادرش که بازتاب زندگی کاموست، رابطه‌ای است منحصر به فرد، و یکی از دلایل این امر ناتوانی مادر در ایجاد ارتباط است (مادر کامو بی‌سواد بود و مشکل شنوایی و تکلم داشت). کامو و مورسو هر دو در حسرت مامان هستند، در حسرت شادی و مهر او، ولی بیان این احساسات برایشان سخت است. با این حال، این تنش بیش از آنکه مادر را از پسر دور کند، او را در کانون زندگی پسرش قرار می‌دهد. در آغاز کتاب، ضایعه از دست دادن مامان موجب می‌شود که او جایگاهی بینابینی پیدا کند: بین توانایی مورسو برای زیستن در زمان حال، و شناخت زمانی که دیگر امروز نیست.

این ضایعه کنش رمان را هدایت می‌کند، و ناگزیر به پایان منتهی می‌شود، به نقطه آخر، به چیزی که بر فراز همه چیز دیگر معلق است: مرگ. کامو در اوایل کتاب مرگ مادر مورسو را با آفتاب طاقت‌فرسای همیشه‌حاضر مرتبط می‌کند، به نحوی که در صحنه اوج رمان در ساحل شاهد نمادپردازی هستیم: آفتاب همان ضایعه از دست دادن مادر است، آفتاب موجب می‌شود که مورسو ماشه تپانچه را بکشد. با این همه، کامو این ارتباط را برای کسانی که به آن پی نبرده‌اند روشن می‌کند و می‌نویسد: «آفتاب مثل همان روزی بود که مامان را به خاک سپردم، و مثل همان روز، سرم بدجوری درد می‌کرد، و همه رگ‌های پیشانی‌ام زیر پوست ضربان داشت.» با رها شدن ماشه، همان گونه که با از دست رفتن مامان، امروز یا آغاز تسلیم مرگ یا پایان می‌شود.

ترکیب کلمات در جمله اول کامو تصادفی نیست: امروز با مرگ مامان متوقف می‌شود. این جمله، که هنوز در هیچ یک از ترجمه‌های انگلیسی *L'Étranger* به درستی ترجمه نشده است، بایستی به این صورت اصلاح شود: *Today, Maman died*.